

همسفر آبهای نیلگون پارس

طلیعه خادیمان



دریای پارس: سفری در پهنه دریای پارس از عمق تاریخ تا به امروز. منوچهر طبیب. عکس: اسعد نقشبندی و منوچهر طبیب. تهران: کتاب خورشید، ۱۳۸۵. ۲۲۸ ص (۱۹ × ۲۱/۵ سانتی متر). مصور (رنگی)، جدول.

پس از انتشار کتاب درخشان همراه باد در دل تنهایی کویر، این بار منوچهر طبیب از کویرهای ایران به سوی خلیج فارس و دریای عمان روانه شده تا همراه با ساختن فیلمهای مستند خود، کتاب دریای پارس را به علاقه‌مندان تقدیم کند.

منوچهر طبیب فیلمساز چیره‌دستی است که نویسندگی و کارگردانی بیش از هشتاد فیلم مستند و آموزشی، سالها تدریس رشته سینما در دانشگاه دریافت جوایز متعدد از جشنواره‌های داخلی و خارجی را در کارنامه خود دارد. او درصداست که حاصل چهل سال مطالعه و پژوهش و سفر به گوشه و کنار ایران را در مجموعه‌ای با نام «سفر در ایران» منتشر سازد و دریای پارس نخستین جلد از این مجموعه است.

دریای پارس شرح شش سفر پژوهشی منوچهر طبیب به صفحات جنوب است. سفر از اصفهان به شوشتر، دزفول و اهواز و سپس سفر دریایی از آبادان به بندر ماهشهر از مسیری که این بطوطه در قرن هشتم هجری طی کرده بود؛ سفر از آبادان (عبادان) با کشتی از طریق شط العرب و گذر از خور موسی به ماجول (معشور / ماهشهر). طبیب می‌نویسد: «منهای نخلستانهای اطراف اروندرود تا دهانه خلیج فارس که مناظر سرسبز و زیبایی است، مابقی راه تا بندر ماهشهر همان است که این بطوطه در سفرنامه‌اش توصیف می‌کند.» (ص ۳۵)

سفر سوم، سفری پژوهشی است با هدف تهیه فیلمی درباره فرهنگ حاشیه‌نشینان خلیج فارس که رکن اساسی آن موسیقی محلی جنوبی است. سفر از اهواز آغاز می‌شود:

نخلستانی در بندر عامری، نزدیک دلووار



«شهر اهواز مثل همیشه شلوغ است و پیدا کردن هتلی مناسب، کار حضرت فیل. پس از ساعتی این در و آن در زدن، بالاخره در مسافرخانه‌ای فرود می‌آیم که در وسط بازارچه شلوغی واقع است. سروصدای عابری و داد و فریاد دستفروشان و بوق ممتد اتومبیلهایی که در کوچه پس کوچه‌های تنگ مجاور بازارچه گیر کرده‌اند، و صدای بلند موسیقی بندری و عربی که از بلندگوهای ریز و درشت مغازه‌های جورا جور اطراف این مسافرخانه تا دیروقت شب به گوش می‌رسد، من را به یاد فیلم معروف کازابلانکا و هنرپیشه معروفترش همفری بوگارت می‌اندازد.» (ص ۳۷)

طبیب در مسیر خود از بندر دیلم به سوی بندر گناوه حرکت می‌کند و سپس با گذشتن از شهرستانهای برازجان و اهرم و عبور از جلگه‌های سبز و خرم دشتستان و تنگستان به خور موج می‌رسد. در این بخش توصیفی زنده از یک مراسم عروسی خور موجی آمده است با نقل برخی شعرها و ترانه‌هایی که در رقص و پایکوبی خوانده می‌شود. اقامت در منطقه دشتستان برای طبیب یادآور دلاوریهای مردم آن در

گرگورها (فسفهای صیدماهی) پیش از به آب انداختن



برابر اشغالگران (در جنگ جهانی اول) است: «در حالی که من تپه ماهورهای شنی داغ ساحل دلووار را برای رسیدن به امامزاده مهیمین پشت سر می‌گذارم، در میان باد گرمی که از دریا می‌وزد و همه‌مه‌امواج خروشان که به ساحل می‌کوبند، صدای تک تیر تفنگچیان دلواری از دور و نزدیک به گوشم می‌رسد که خود را برای رویارویی با قوای دریایی انگلستان آماده می‌کنند. صداهای مهیم و صغیر گلوله‌ها از جانب تنگ است که فاصله چندانی با دلووار ندارد.» (ص ۵۹)

مسیر دیدنی دیگری که طبیب طی می‌کند، مسیر شیراز به بوشهر است. نرسیده به کازرون، به بیشابور باید رفت. حجاریهایی ساسانی تنگ چوگان، غار شاپور و بقایای شهر باستانی بیشابور «در واقع نمایشگاه عظیم تبلیغاتی و سیاسی قدرتی است که بیش از چهارقرن از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی بر سرزمین ایران و دریای پارس تسلط داشته.»

«مرورید غلطان و نفت خام» عنوانی است که طبیب بر سفر به خارگ گذاشته است. توصیفی از این جزیره کوچک و مرجانی با فاصله‌ای ۴۰ کیلومتری از خاک اصلی ایران که امروز یکی از بزرگترین پایانه‌های نفتی جهان است. خارگ منطقه‌ای باستانی است و قدمتی کهن دارد. از قرن‌ها پیش از میلاد، پایگاه تجاری منطقه خلیج فارس بوده و در آن کالاهای هندی و چینی (مانند ادویه و ابریشم و...) مبادله می‌شده است. در زمان سفر طبیب به این جزیره، هنوز چند تنی از غواصان محلی که کارشان صید مروارید است در جزیره باقی بودند. طبیب شرحی زنده از کار و ابزارهای آنها به دست می‌دهد:

«ابزار غواصی... عبارت است از: طناب متصل به سنگ غوص، طناب متصل به زنبیل یا سبد، قید یا فطام که گیره مخصوص بینی است، انگشت بند چرمی و مفلگه یا چاقوی سرکیج برای کندن صدف از کف دریا. مهنه که نیم تنه و نیم شلواری به تن دارد قبل از رفتن در آب، اوشه یا اوشن را که دارویی محلی است و غواصان به همراه دارند خنده کنان به اطرافیان نشان می‌دهد و بعد یا علی گفته، با کمک عنبر به دریا می‌جهد و من از این صحنه عکس می‌گیرم. سرطناب متصل به سید در دست عنبر است تا اگر مهنه زیر آب با مشکلی مواجه شد، با تکان دادن و کشیدن آن عنبر را از حال خودش باخبر کند، تا او دست به کار شود و مهنه را بالا بکشد. صید صدف و مروارید در این خلیج سابقه‌ای چند هزار ساله دارد. یکی از کمیاب و گرانبهاترین مرواریدهای خلیج فارس در یتیم یا مروارید سیاه است که در اطراف همین جزیره خارگ صید می‌شود.» (ص ۸۱)

پس از دیدار از قلعه ساسانی بردستان و شهر باستانی سیراف، اقامتی در بندر کنگان به شرکت در مراسم لیوا می‌انجامد. مراسمی که «بدون شک با بردگان سیاه‌پوست افریقای به بنادر و جزایر خلیج فارس آمده، به مراسم



اسکله، بندرعباس

«پس از سکوتی طولانی میان من و ناخداحیدر از او می‌پرسم: ناخدا بگو ببینم، شهباه چه طوری می‌رونی؟» او در جوابم می‌گوید: «حالا که نقشه و قطب‌نما داریم، اما با وجود همه اینها، این ستاره‌ها هستن که دریا نورد رو تا او سر دنیا هم که شده هدایت می‌کنن.»

و بعد مثل اینکه زیرسقف آسمان ایستاده باشد و اشکال فلکی و ستاره‌های روشن و جهت آنها را به خوبی ببیند، سرش را بلند می‌کند و با دست راستش به اطراف سقف چوبی کابین اشاره می‌کند و برای من ستاره‌ها را در آسمان خیالی توضیح می‌دهد و می‌شمارد:

«اون جا فرقه‌ده، او یکی عیوکه، اون ثریاست که از همه روشن تره، اون جا مطلع الاصله، او دیگری اکلبله، اون یکی عقربه، سُهله، بعدش سُلباره و قطبه و اون یکی هم مُعبیه.»

بعد دستیاچه می‌شود، نگاهی به من می‌کند و از کار عبث خودش به خنده می‌افتد. با پشت دست اشک گوشه چشمانش را پاک می‌کند و با مهربانی همیشگی اش می‌گوید:

«وقتی شب شد، همه اون ستاره‌ها رو بهت نشون میدم، و بعد با غرور یک دریا نورد کهنه کار اضافه می‌کند: «علاوه بر این حرفا، این دریا خانه من است، من این خلیج را مثل کف دستم می‌شناسم.»

من دوستانه دستم را روی دستان او که همچنان سکان لنج‌اش را چسبیده می‌گذارم و با خنده و با کمی ادعا می‌گویم: «ناخدا حیدر، این دریا خانه همه ماست.» و ناخدا در جواب من با شعف کودکانه‌ای قهقهه می‌خندد.

خورشید در افق دریا غروب می‌کند، هوا کم‌کم تاریک می‌شود و ستاره‌های پرنوری بر فراز آسمان خلیج فارس به ما چشمک می‌زنند.» (ص ۲۰۲)



جزیره قشم

شیخ فریج و زار هم معروف است». روایت طیباب از چگونگی اجرای مراسم زار و سازهایی که در آن نواخته می‌شود و رقصها و حرکات شرکت کنندگان خواندنی است.

شرح دیدار از کارگاههای لنج‌سازی در بندر کنگ، قلعه پرتقالی‌ها و دخمه‌های ساسانی و غار خربس در قشم، سفر به بندر و جزیره هرمز و لارک، و سپس میناب و جاسک با ذکر ماجراهایی که در طول تاریخ کهن ایران بر این مناطق رفته است همگی جالب و دلپذیر است. طیباب شرح سفرهای خود بر روی دریا و خشکی را با نثری روان و خوشخوان نوشته است. جای جای به منابع مختلف رجوع می‌کند تا متن مستندی را در تأیید و تکمیل سخن خود بیاورد. همچنین قصه‌گویی و داستانسرای را چاشنی سفرنامه‌های خود کرده است تا هم بر لطف نوشته‌اش بیفزاید و هم باورهای رایج در میان مردمان بومی را نشان دهد. رویدادهای تاریخی مهم را هم در قالب همین قصه‌گویی‌ها روایت می‌کند. حاصل کار، کتابی است خواندنی و دیدنی. خواننده با متنی روان و بی‌تکلف و عکسهای زیبا و شفاف و گاه کم‌نظیر سروکار دارد که می‌تواند ساعتها بدون خستگی آن را بخواند و ببیند و مسیر سفرها را در کرانه گسترده دریای زیبای پارس دنبال کند.

چاپ و صحافی کتاب زیبا و آراسته است و کیفیت تصویرها بسیار بالاست. صفحه‌آرایی کتاب نیز چشم‌نواز و متناسب با محتوای آن است. اغلاط کتاب که بسیار کم است و به ندرت به چشم می‌خورد، اغلب در حروفچینی کتاب پدید آمده (مانند محمد حقیفه که در چند جا به صورت محمد حقیفه ضبط شده است). معرفی کتاب دریای پارس را با این سطرها که پایان بخش کتاب‌اند به انجام می‌رسانیم:

مراسم لیوا (زار)، کنگان



لنج‌سازی، بند کنگ